

رساله نوریة شیخ علاءالدوله سمنانی

با معرفی و تصحیح جمال الیاس

دانشگاه آمهرست، ماساچوستس*، امریکا

شیخ رکن الدین احمد بن محمد بن احمد علاءالدوله سمنانی (۶۵۹ - ۷۳۶ هـ / ۱۲۶۱ - ۱۳۳۶ م) از مهمترین مشایخ صوفی و بزرگان عرفان قرون ششم و هفتم بوده است. وی آثار متعددی درباره سلسله کبرویه تألیف کرده است که در مسالک دیگر صوفی که بعدها در ایران، افغانستان و هندوستان متداول شده به طور خاص و عام تأثیر زیاد داشته است.^۱

از علائم مشخص سلسله کبرویه و جانشینانش شرح احوال و مشاهداتی است که صوفیان در مراحل مختلف طریقت به آن پی برده‌اند. شیوخ بزرگ این سلسله، چون شیخ نجم الدین کبری و شیخ نجم الدین دایه رازی، در تفسیر این قبیل مشاهدات رسائلی نوشته‌اند که از نظر محققین و صوفیان بعد از آنها از قدر و منزلت زیادی برخوردار است.

از مهمترین این رسائل رساله نوریه یا رساله الانوار است. این رساله در فهارس و کتب عرفانی به نامهای شیخ اشراق شهاب الدین سهروردی و شیخ سیدعلی همدانی ذکر شده است، ولی باید گفت که

* Amherst College, Massachusetts

۱. درباره احوال، آثار و افکار شیخ علاءالدوله سمنانی بنگرید به: سید مظفر صدر، شرح احوال و افکار و آثار شیخ علاءالدوله السمنانی (تهران: دانش، ۱۹۵۵).

این رساله متعلق به شیخ علاءالدوله سمنانی است. در شرح حال رساله نوریه آمده است که این کتاب برحسب تقاضای محمد خرد تصنیف شده، و با اطمینان از اینکه محمد خرد یکی از مریدان و هم مسلکان شیخ علاءالدوله بوده است؛ همچنین افکار و آراء موجود در رساله با سایر تألیفات شیخ علاءالدوله سمنانی هماهنگ است. بنابراین شکی نیست که رساله نوریه از تألیفات شیخ علاءالدوله سمنانی است.

جمعاً چهار نسخه رساله نوریه مورد مطالعه و تحقیق نگارنده قرار گرفته و رساله حاضر نسخه تصحیح شده چهار نسخه فوق است. توضیح اینکه سه نسخه از رساله از یک منبع به شرح زیر ناشی شده‌اند:

۱. یکی از آنها از مجموعه‌ای از نوشته‌های سیدعلی همدانی است (متوفی ۷۸۶ / ۱۳۸۵) که از مریدان شیخ علاءالدوله بود.^۲ نسخه موجود در سال ۷۶۶ هجری (برابر ۱۳۶۸ میلادی) تنظیم شده است، که به استناد نسخه‌های خطی شماره ردیف ۴۰۰۹ موجود در کتابخانه گنج بخش، اسلام آباد، این قدیمی‌ترین نسخه موجود است. رساله فوق به‌طور واضح و روشن تدوین شده، ولی دارای نقایص زیاد است و نویسنده آن این نقایص را در متن روشن کرده، و این جانب در رساله تصحیح شده، از آن به اختصار به نام «گنج» نام برده‌ام.

۲. دو نسخه دیگر منبع اول ناقص‌اند. یکی در کتابخانه شخصی عارف نوشاهی محقق محترم موجود است (با نشانه اختصاری: «نو»). این نسخه به کوشش محمد غنی که از مریدان اخند درويزة نگرهاری (متوفی ۱۰۴۸ / ۱۶۳۸) بوده، در ماه ذی‌الحجه ۱۰۴۱ (برابر آوریل ۱۶۳۹ میلادی) تنظیم شده، ولی خیلی ناقص است.

۳. دیگری نسخه شماره ردیف ۴۲۷۴ است که در کتابخانه دانشگاه تهران موجود است (نشانه اختصاری: «دا»). گرچه این نسخه کامل است، ولی تاریخ تنظیم ندارد. البته رساله موجود در دانشگاه تهران به اهتمام آقای نجیب مایل هروی تصحیح و چاپ شده است.^۳

بدون شک بهترین نسخه رساله نوریه موجود در نسخه‌های خطی شماره ردیف ۱۱۰۵، مجموعه جارالله افندی در کتابخانه سلیمانیه، استانبول است که تنها نماینده منبع دوم رساله نوریه است. این نسخه خوش خط و کامل و واضح در ماه شعبان سال ۸۹۹ (برابر مه ۱۴۹۴) تألیف شده است.

۲. برای اطلاع از افکار و نوشته‌های شیخ سیدعلی همدانی، بنگرید به: محمد ریاض، احوال و آثار و اشعار میرسیدعلی همدانی (اسلام آباد: مرکز تحقیقات فارسی، ۱۹۸۵).

۳. مصنفات فارسی، نوشته علاءالدوله سمنانی (تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۹۹۰).

رساله نوریّه

[۴۴] من مصنّفات مرشد الحَقّانی قطب الصّمدانی الشّیخ رکن المِلّة والدّین علاءالدّوله السّمنانی قدّس سرّه.

بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين

۱. شکر و سپاس آفریدگاری^۱ که بکمال علم از راه محبت^۲ نور ارادت را در اراضی باطن^۳ انسان که غیب انفس^۴ است بذر شجره سعادت گردانید^۵، و بقدرت کردگاری آن تخم را در بر آورد^۶، و شجره سعادت از آنجا بر آورد^۷، و باسنان قربتش برسانید^۸، و بحکمت پروردگاری^۹ ثمره نور ولایت از آن شجره بدر آورد^{۱۰}، و بعنایت ازلی از همه موجوداتش برگذرائید^{۱۱}، و بر سر آورد^{۱۲} و درود بی منتها بر روح مطهر مصطفی باد که جز در بوستان شریعت او این شجره^{۱۳} بکمال نمی رسد^{۱۴}، و بر آل و اصحاب^{۱۵} او که دهقانان صاحب بصیرت^{۱۶} اند، و بر اولیا و علما و متابعان سنت او که باغبانان پاکیزه سیرت اند، والسلام^{۱۷} اما بعد.

۲. بدانکه^۱ چون مدتی بود که^۲ پهلوان حقیقت محمد خرد^۳، که فرزند طریقت این بیچاره است، التماس^۴ می کرد تا در حقیقت نور و تفصیل انوار جهت^۵ ارشاد سالک مقتدی و اطمینان و اصل مهتدی^۶ بیانی کرده شود، و این بیچاره می خواست تا این اسرار

از چشم اغیار^۷ مستور باشد، التماس او را مبذول نمی‌داشت^۸ تا این دم که قلم باشارت من له القدم صفت^۹ ثابت قدم در میدان^{۱۰} بیان نهاد و سر رشته اختیار بدست بنان^{۱۱} داد، بی اختیار در صورت اختیار نقوش که بر صفحه دل^{۱۲} مثبت بود نسخه‌ای^{۱۳} از راه اجمال بر روی این صحیفه نقش بست، انشاء الله که سبب تشویق خوانندگان و تصدیق شنوندگان^{۱۴} و از دیده نامحرمان مستور و از دست^{۱۵} ناپاکان دور باشد، بحق محمد^{۱۶} و آله و صحبه.

۳. بدان، ای عزیز، «نور الله قلبک بالانوار القدسیة» که بحقیقت^۱ نور چیزی را گویند که او خود را دادند^۲ و همه اشیا را ببیند و داند و بدو همه^۳ اشیا را توان دید و دانست. و این نور مطلق صفت خاص حق است.

۴. و بدانکه نور ارادت ارضی^۱ است و نور ولایت سهاویست^۲، و هر دو صفت اوست چنانکه می‌فرماید در کلام مجید: «الله نور السموات والأرض». و نور ولایت را که صفت خاص اوست^۳، [۴۴: پ] نتوان دید جز بنور ارادت که صفت ذات اوست، و از اینجاست که می‌فرماید: «أولیائی تحت قبائی لا یعرفهم غیری». چون این معنی^۴ دانستی، بعد از این بدانکه^۵ نسبت نور را در غیب انفس بر خفی و روح و سر و دل و عقل و نفس^۶ اطلاق کنند، و در شهادت انفس بر نور باصره و قوای مدرکه که در دماغ مخزون است اجرا کنند^۷، و در غیب آفاق بر ارواح ملک و جن اجرا^۸ کنند، و در شهادت آفاق بر آفتاب^۹ و ستارگان^{۱۰} و چراغ و شمع و مشعله اطلاق جائز دارند.

۵. مقصود آنکه چون مرد سالک روی از غیب و شهادت آفاق بگرداند و از شهادت انفس نیز اعراض کند روی^۱ بعبیغ انفس^۲ آرد، اول پرده که در نظر او آید^۳ مکدر باشد.^۴

چندانکه^۵ آتش زنه کلمه «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» را بر سنگ دل زند^۶، آتش خفی که در وی تعبیه است بظهور آید و در حرّاقه نفس افتد و بهیزم وجود او را مددی کند تا مشتعل شود^۷، و آن پرده^۸ مکدر بکبودی نقل کند. و هرچند آتش بقوت تر می شود و هیزم وجود از نداوت لقمات حظوظی خشک تر می گردد، الوان صافی تر و دود کم تر می شود. و چون لقمات بکلی^۹ از حقوق^{۱۰} باشد، دود نماند و بویهای خوش بمشام رسد و الوان منور در نظر آید و مشاهده روحانیان^{۱۱} اتفاق افتد. و این مجموع که تقریر کرده شد^{۱۲} بمرکت قوت ذکر و رعایت لقمه از نداوت حظوظ^{۱۳} ظاهر گردد.

۶. و اختلاط الوان^۱ سرخ و سفید و کبود و زرد و سیاه و سبز در این مقام از قوت آتش ذکر باشد، و ممکن که ذات آتش^۲ ذکر از پس پرده^۳ بیرون آید نعره برآرد «لا غیري» و گوید «همه منم». مرد باید که در این مقام مغرور نشود که این مقام مبتدیان ذاکر است.

۷. دیگر آتشی که در طریقت بر سالک ظاهر شود نامحضور است^۱، اما آنچه از آنجا عبارت توان کرد آتش حق است و آتش ذکر است و آتش عشق است و آتش شوق است^۲ و آتش شهوت است^۳ و آتش غضب است و آتش شیطنت است^۴، و آتش وجود که بنیت انسانی ازان مرگبست^۵ و تمییز میان هر یکی^۶ ازین آتتها بعلامات طریقت توان کرد، و مبتدی بی ارشاد شیخ [۴۵: ر] بتمییز آن مشغول نشود^۷ که مبادا که^۸ شیطان از راه القا در نفس تصرف کند و نفس طفل صفت در دام غرور افتد و از سلوک باز آمد^۹. و بر مرید واجب است که هر چیز که^{۱۰} بیند بر رأی شیخ^{۱۱} عرضه می دارد تا تعبیر واقعات و مشاهدات شیخ تمییز فرماید^{۱۲}.

۸. بعد ازین چون وجودِ ملطّخ بلقّیات حظوظی و ملوّث بقاذورات معاصی^۱ بکلی^۲ سوخته گشت و بسبب آتش ذکر فنا حاصل آید^۳ نور نفس بظهور آید و پرده او کبود و خوش رنگ باشد.

۹. و بعد از آن نور دل طلوع کند و پرده او سرخ و عتیق رنگ باشد. سالک را از دیدن آن نور ذوقی عظیم بدل رسد و استقامت^۱ در سلوک پدید آید.

۱۰. بعد از آن نور سرّ پرتو اندازد و پرده او سفید باشد. و در این مقام علم لذّتی کشف شدن گیرد.^۱

۱۱. بعد از آن نور روح انسی اشراق کند و پرده وی زردی باشد^۱ بغایت خوش آینه؛^۲ از دیدن او نفس ضعیف شود^۳ و دل قوی گردد.

۱۲. بعد از آن نور خفی، که روح القدس اشارت بدوست^۱، در تجلّی آید و پرده او سیاه باشد، و سیاهی بغایت صافی و عظیم با هیبت. گاه باشد که از خوف^۲ دیدن این پرده سیاه سالک فانی شود و رعشه^۳ بر وجود او افتد.

۱۳. مقصود آنکه آب حیات جاودانی درین ظلمات تعبیه است؛ هر که در پرتوی نور مصطفی صلی الله علیه و سلّم خود را جای داد^۱ و در ظلّ حمایت او گریخت، خضر وار بمنبع آب حیات که مطلع انوار صفات است رسید و از کوثر عنایت جام محبت درکشید و مُستعدّ آن شد که ملک متعال^۲ بصفّت جمال و جلال^۳ بروی تجلّی کند. مرد باید که درین مقام بجواهری که درین ظلمات ودیعت است التفات ننهد تا سکندر صفت^۴ از چشمه آب حیات محروم نماند، و بقدم صدق درین ظلمات می رود و دل را قوی می دارد، و البته باید

که بهیچ صورتها و آوازهای سهمناک^۵ خایف نشود تا نور خفی از ممکن غیب بظهور آید. بعد ازین ترس بانس^۶ مبدل شود.

۱۴. چون او^۱ داد این مقام داده باشد، نور مطلق که صفت خاص حق است [۴۵: پ] منزّه از حلول و اتحاد، و مقدّس از اتصال و انفصال متجلی شود و پرده او سبز باشد، و آن سبزی علامت حیات شجره وجود باشد. و تجلی نور مطلق جز در بهشت ممکن نباشد. و آثاری که در وی پدید آید، یعنی در تجلی، اوّل فنای سالک بود، و بعد از آن اقامت در برزخ^۲، و انشقاق آسمان، و تبدیل زمین، و تسپیر کوهها، و انتشار ستارگان ثوابت، دیگر برآمدن^۳ آفتاب و ماه، و انکدار کواکب سیّاره^۴، و باز داشتن در عرصات، و بازخواستن حساب در ترازوگاه، و گذرانیدن بر صراط، و درآوردن در درکات، و برآوردن بر درجات. چون این علامتها مرد سالک مشاهده کند و او را در بهشت جاودان دادند، بعد از آن بکلی متوجّه جمال حضرتش^۵ باید بود. ^۶ و بحکم «مَا زَاغَ الْبَصَرُ وَ مَا طَعَى» [۱۱۷/۵۳۱] بهیچ چیز التفات نکند تا ذات مقدّس تجلی کند و آن زمان بمشاهده هیچون و هیچ گونه دیده هجران رسیده را روشن گرداند.^۷

۱۵. و تجلی نور حق از جهات منزّه باشد و هیچ چیز بدو نماند و او بهیچ چیز نماند. و نور خفی را تجلی از بالای سر باشد و در عالم شهادت هیچ نوری بدو نماند و مرد سالک را در بدایت تجلی فانی گرداند. و نور روح از نور آفتاب عظیم تر باشد و بهیبت تر، و غالباً تجلی او از پس پشت باشد^۱ و احياناً از چپ و راست همی باشد.^۲ و نور سر بزهره ماند، اما از او نورانی تر باشد و لطیفتر^۳، و تجلی او در مواجهه باشد و خود را بر چشم سالک زند^۴، و در وجود وی شود و سالک را فانی گرداند. و چون سالک از آن حال باز آید علوم بسیار در باطن خود^۵ جمع بیند که هرگز نخوانده باشد و نشنیده.^۶ و چون آن نور که

خود را بر چشم او زند در همه وجودش تصرف کند خود را بر مثال آب منور ببند، چنانکه پوست و جامه که در تن او باشد همه این نور گشته باشد.^۷ و نور دل بجا ماند در طور اول، ولیکن نقطه حقیقی که^۸ در آن ماه تعبیه است در برابر دل سالک بظهور آید.^۹ و در وقت^{۱۰} تجلی خود را بر جانب چپ سالک زند و او را فانی کند و در دل کوشش کم شود^{۱۱}، و در این حالت^{۱۲} انوار غریب و احوال عجیب بر سالک طاری شود.^{۱۳} و نور [۴۶] نفس گرد بر گردد وجود سالک^{۱۴} را^{۱۵} فرو گیرد. و آن نور بآبی ماند صافی که آفتاب بر آنچه^{۱۶} افتاده باشد و از آنجا عکس بر دیوار افتد.^{۱۷}

۱۶. و تجلی نور نفس را قوتِ إفناء نباشد. اما انوار^۱ دیگر که ببند، چون شمع و مشعله^۲ و چراغ، انوار ارواح طبقات^۳ باشد از انس و جن^۴، علی اختلاف اقتدار هم و مراتبهم تفاوت میان اینها.^۵ و آنکه بین^۶ آسمان و ستارگان و آفتاب و ماه ببند آن ملکوتِ مُلک^۷ آفاق باشد و مُلکِ ملکوت^۸ انفس.^۹ و گاه بگاه^{۱۰} انوار ارواح ملائکه مقرب و انبیا و اولیا علیهم السلام باشد.^{۱۱}

۱۷. و شعلهای آتش که در بدایت ببند علامت عبور سالک باشد بر عنصر آتشی وجود خود. و پیریدن در هوا و رفتن در هوا^۱ نشان گذاشتن او باشد بر عنصر هوا.^۲ و شناو کردن در دریاها و رودخانهها و رفتن بر روی آب دلالت کند بر گذشتن سالک بر عنصر آبی وجود خود. و درآمدن در کوچها و خانها و دیوارها علامت عبور سالک بود^۳ بر جزو خاکی خود که شخص انسانی مرکب از آن است.^۴ و هر وقت که اجزای وجود سالک از ظلمات لقیات حظوظی پاک شود، آتشیهای خوش رنگ صافی سریع الحركة فی الصعود در نظر آید و هواهای صافی نورانی و آبهای منور و کوچهای فراخ و سرهای عظیم پاکیزه^۵ و فرشهای خوب گسترده و دعوتیهای خوب^۶ برآمده^۷ کرده مشاهده کند. و

اگر اجزای وجود سالک ملوث^۸ بلقیات حظوظی و ملطّخ بهواهای نفسانی شده^۹، برخلاف این بیند چون آتشیهای سهمناک پرودود بطیء الحریکه، که در وی می افتد و او را می سوزد. گاه^{۱۰} بیند که او را^{۱۱} در آنجا اندازند^{۱۲} و هواهای تیره بیند و برق و صواعق باهییت و تاریکیهای هولناک که او در آنجا گرفتار مانده است^{۱۳}، و آبهای مکدر پرنجاست که او در آنجا غرق می شود و بگل^{۱۴} آلوده می گردد، و کوچهای تنگ و تاریک و سراهای^{۱۵} خراب و^{۱۶} نجس که^{۱۷} در آنجا گم می شود. و هرگاه که می خواهد که تا بصحراء بیرون آید^{۱۸}، دیوارهای بزرگ حایل می شود و تلهای خاک که او بدشواری بر آنجا می رود، و چاههای عمیق ظلمانی بیند که او در آنجا می افتد. و در این^{۱۹} مقام حیوانات موزیه چون مار^{۲۰} و کزدم و شیر و پلنگ و خرس و خوک و امثال این^{۲۱} پدید می آید و او را زحمت می دهد.^{۲۲} [۴۶: پ] و اینها عبور^{۲۳} صفات نفس اماره باشد، و بقدر آنکه ظلمات لقیات حظوظی بصفای لقیات حقوقی مبدل می گردد^{۲۴}، صفات ذمیمه بصفات حمیده مبدل می شود و این صور کریمه^{۲۵} بصور کریمه^{۲۶}، چون گوسفند و آهو و مرغان خوش رنگ و خوش آواز مبدل می شود.^{۲۷}

۱۸. و گاه باشد که صورت حیوانی خلع شود^۱ و بصورت انسانی ملبّس گردد^۲ و خود را بسالک نماید. و هرچند صفای لقمه حقوقی زیادت تر، حسن این^۳ زیادت تر؛ و علامت حسن این صورت^۴ غیبی در عالم شهادت حسن سیرت سالک باشد.^۵

۱۹. و گاه باشد که شخص مظلّم انسانی منور شود بل نور مشخص شود.^۱ و در این مقام سالک بر حقیقت لطیفه انانیت و بر تربیت بدن مکتسب، که با او باقی خواهد ماند، اطلاع افتد، و بر سر سخن سید الفقراء ابراهیم ابن ادهم^۲، قدس الله سرّه، و قوف یابد که او فرموده است^۳: «أَطْبُ مَطْعَمَكَ وَ مَا عَلَيْكَ أَنْ تَقُومَ بِاللَّيْلِ وَ لَا أَنْ^۴ تَصُومَ بِالنَّهَارِ». و در

حصول طیب مطعم که لقمه حلال است و بنای شخص انسانی بدان محکم است و کلمه طیبیه از او حاصل است. سعی بلیغ نمای که^۵ مصطفی علیه السلام^۶ می فرماید: «كُلُّ لَحْمٍ نَبَتَ مِنْ السُّحْتِ (أَيِ الْحَرَامِ) فَالْتَّارُ أَوْلَىٰ بِهِ».^۷

۲۰. یقین^۱ بدانکه پیش افتاد راه سالک چهار دانگ عبادت حق از رعایت لقمه است^۲ و دانگی^۳ از ذکر و دانگی^۴ از ارشاد مرشد. اگر^۵، نعوذ بالله، بلقمه^۶ حرام مبتلا شود باید که جز بمقدار سد رمق نخورد، و اگر شبهه باشد^۷ از توسیع احتراز کند^۸، و اگر حلال باشد از اسراف پرهیز کند. چندان خورد^۹ که هنوز اشتهای باقی باشد^{۱۰} تا ثقیل نشود و خواب غلبه نکند و از ذکر باز نماند؛ و امر وسط را رعایت کند تا در بالای افراط و تفریط نیفتد. و در ورع نیز باید که خود را از وسوسه نگاه دارد و بداند که حق تعالی می فرماید که^{۱۱}: «إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ» [۸۷/۵]، و این جماعت اند که لقمه حلال بر خود حرام می کنند. و می فرماید که: «إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ» [۳۱/۷]^{۱۲}، و این جماعت اند که^{۱۳} قدم در بسیار خوردن می نهند.^{۱۴} «كُلُّوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا»^{۱۵} [۳۱/۷] را امثال باید نمود^{۱۶} و بر سنت رسول الله صلعم نکاست و نیفزود که^{۱۷} «الزِّيَادَةُ عَلَى الْكَمَالِ نُقْصَانٌ».^{۱۸} و امروز سعی می باید کرد که^{۱۹} وجود خود را بصفات حمیده و خصال پسندیده مزین گردانی^{۲۰} تا [۴۷:۴] فردا در درکات دوزخ بعذاب الیم گرفتار نشوی^{۲۱} و باخلاق کریمه متخلق شده^{۲۲} تا در درجات بهشت بنعیم مقیم تمتع کنی.^{۲۳} و هر کس که امروز وجود خود را از صفات ذمیمه پاک نگرداند^{۲۴} و توقع بهشت دارد همچون شخصی باشد که در خریف تخم در زمین نیندازد و در وقت حصاد امید غله دارد^{۲۵}، بلکه از وی حاصل تر کسی نباشد.^{۲۶} از برای آنکه رسول حق تعالی فرموده است که^{۲۷} «الدُّنْيَا مَزْرَعَةُ الْآخِرَةِ»، و چون دنیا بسر آید و آلات و ادوات^{۲۸} که بدان زراعت^{۲۹} می توانست

کرد، ازو باز ستاند و تخم انفاس سبز نشد^{۲۰}؛ و چندانکه گوید: «رَبَّنَا أَبْصَرْنَا وَسَمِعْنَا فَارْجِعْنَا نَعْمَلْ صَالِحًا إِنَّا مُوقِنُونَ» [۱۲/۳۲] ازو مسموع ندارند^{۳۱} و در جوابش گویند: «أَخْسِنُوا فِيهَا وَلَا تُكَلِّمُونِ» [۱۰۸/۲۳].

۲۱. ای عزیز نصیحت قبول کن و بر غرور^۱ شیطان مغرور مشو. بیت: ۲

بکار امروز تخرمی زان که فردا نیاید هیچ حاصل از گدایی

۲۲. از دروزه^۱ «أَفِضُوا عَلَيْنَا مِنَ الْمَاءِ أَوْ مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ» [۵۰/۷] جز تشنگی نیفزاید، و از ناله^۲ «رَبَّنَا غَلَبَتْ عَلَيْنَا شِقْوَتُنَا» [۱۰۶/۲۳] هیچ دلی بریشان نبخشاید. کار فردا را امروز باید ساخت^۳ و مهم^۴ امروز بفردا نباید انداخت. ^۳مقبل می باید بود نه مُدبر؛ خاص می باید بود نه عام^۴؛ شا کرمی باید بود^۵ نه کافر؛ چه کفران بدان رسد که حق نعمت حق، که در حق وجود تو فرموده است، نشناسی، و این نعمت عظیم را که عمر است سرمایه عصیان حق سازی. ^۶کافر نه همین است^۷ که از صورت^۸ کلمه^۸ «لا اله الا الله» محرومست؛ هر که از معنی این کلمه محروم است هم کافرست. جهد می باید کرد تا هیچ نفسی از انفاس نفیسه ضایع نشود و حق نعمت هر نفسی، که جوهریست از جواهر شریفه، بگذاری تا از شا کران نعمت حق باشی.

۲۳. ما خود سخن در انوار می گفتیم، ناگاه بدین کوچه بیرون^۱ افتادیم باز بسر سخن رویم. ^۲چون بیان انوار خفی و روح و سر و دل و نفس کردیم، نور شیطان را یاد نکردیم، واجب نمود شرح نور نار و صفت^۳ او^۳ دادن تا خلوتی را و هم نشود که هر چه صفت نوریت دارد^۴ شیطان را در آن مدخل نباشد.^۵

۲۴. پس باید دانست که نور شیطان که در بدایت تجلی کند^۱ چون لعبتی باشد از آتشی بدرنگ. و پرده^۲ او را بر روی زمین^۳ ببیند، همه بساط برنگ سرخ تیره^۳ گردد، نقطه خون سیاه بر روی آن سرخی تاری شده^۴، و دل از [۴۷: پ] دیدن آن منقبض شود^۵ و ذکر بدشواری توان گفت و همه اعضایش متأم^۶ گردد، چنان که گویی او را گرفته اند درین وقت. چون از راه ارادت کامل یاد شیخ کند و بذکر مشغول گردد^۷، آن لعبت بر زمین فرو رود^۸ و آن پرده^۹ بدرنگ ناچیز شود و خفتی در وجود سالک پدید آید و ذکر صافی بر زبان او جاری گردد^{۱۰} و آتش ذکر متصاعد گردد؛ وقتی خوش مهیا و عیشی خوش مصفا^{۱۱} در ذکر روی نماید.

۲۵. دیگر بیاید دانستن که هر عضوی از اعضای سالک را نور بست مخصوص، و هر طاعتی از طاعتها را هم نور بست^۱، و تفاصیل این انوار در طی کتابت نگنجد. «وَمَا يَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّكَ إِلَّا هُوَ»^۲ [۳۱/۷۴]. و این قدر نیز^۳ که این بیچاره بر روی کاغذ نوشت، مشایخ ما تقدّم، قدس الله ارواحهم^۴، نوشته اند، از آنکه^۵ مدعیان طریقت این بیان را دست گاه خود سازند و سالکان را در دام تزویر آرند.^۶ اما چون^۷ اقتدار خاطر^۸ آن عزیز بسیار شد، شمه [ای] از اسرار انوار در بیان آورد. و درین حال بر خاطر گذشت که حق تعالی می فرماید^۹: «يُضِلُّ بِهِ كَثِيرًا وَ يَهْدِي بِهِ كَثِيرًا وَ مَا يُضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفَاسِقِينَ الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَ يَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَ يَفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ هُمْ الْخَاسِرُونَ» [۲۶-۲۷/۲]. دانست که اضلال و هدایت بحکم اوست که «يَهْدِي بِهِ مَنْ يَشَاءُ وَ يُضِلُّ بِهِ مَنْ يَشَاءُ»، «مَنْ يَهْدِي اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ وَ مَنْ يُضِلُّ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ وَلِيًّا مُرْشِدًا» [۱۷/۱۸]. ارادت خود از میان برداشت و بقضای حق راضی شد و قلم بیان را بنیان تقدیر سپرد^{۱۱}، تا چنانکه خواهد معانی غیب را بر صفحه شهادت^{۱۲} می نویسد و اهل

سعادت را بر مایهٔ پرفایدهٔ او می‌نشانند و اهل شقاوت را بسبب انکار انوار بدرکات و ظلمات می‌رساند.^{۱۳} «يَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ» [۲۷/۱۴] و «يُحْكُمُ مَا يُرِيدُ» [۱/۵].

۲۶. مقصود آنکه چون سالک^۱ در خود اثر این توفیق دید، و آن قبول سخن اصحاب دل است، بحسن اعتقاد قدم در سلوک نهاد و بعضی از انوار^۲ مشاهده کرد و بر علامت طریقت وقوف یافت^۳ و بر حقیقت کشف حجابات و رفع ستور^۴ مطلع گشت، می‌باید که تا دم آخر یکدم غافل نباشد از آنکه هر دم در عالم شهادت، که هیچ و ظلمات^۵ محض است، پردهٔ ظلمانی^۶ حاصل می‌شود. اگر بر رفع آن حجاب مشغول نباشد^۷ حجاب بر حجاب [۴۸: ر] افزاید و انوار در پرده رود؛ و مبادا که شیطان نفس را بالقای معانی باطل از طریقت بگرداند^۸ و مرتد طریقت گردد. مشایخ، قدس الله ارواحهم، گفته‌اند^۹: مرتد شریعت که بیکبار کلمهٔ شهادت «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ» بگوید با سرکار آید، اما مرتد طریقت بعمل ثقلین با سر راه و کار خود نتواند رفت.^{۱۰} نعوذ بالله من المحور بعد الكور، یعنی من النقصان بعد الزيادة.^{۱۱}

۲۷. دیگر بدانکه^۱ وضو را نوری است عظیم که خلوت تاریک را روشن کند^۲، و آن نور بقرص آفتاب^۳ ماند که در برابر پیشانی سالک ظاهر شود^۴؛ چندانکه سالک نظر را می‌گمارد^۵ تا او را ببیند او بالاتر می‌رود تا وقتی که در بالای خلوت کوهی^۶ پدید آید و آن قرص از بالای سر سالک^۷ می‌تابد و همهٔ خلوت را روشن می‌دارد. و بیشتر اوقات ظهور این نور در^۸ وقتی بود^۹ که سالک از وضو ساختن مراجعت کرده و در خلوت آمده باشد و بگذاردن شکر وضو مشغول شده^{۱۰}، اما در نهایت آن قرص را که بالا دید در عین صدر خود ببیند که از آنجا بیرون می‌آید، اما قرص^{۱۱} از قرص آفتاب لطیف‌تر باشد و انوار او صافی‌تر، و از کسوت لونی بیرون آمده.^{۱۲}

۲۸. اما سالک مبتدی برکنار خلوت انوار و اختلاف الوان روشن بیند، چه روشنی که نفوس بساط را بدان نور بتوان دید^۱، و آن بسبب^۲ قوت آتش ذکر باشد. و گاه باشد که دایره^۳ در مقابل سالک ظاهر شود و انوار ملون^۴ از ویرون می آید^۵، هم چون چشمه ای^۶ که آب از ویرون می جهد. این علامت تبدیل صفت نفس اماره و لوامه باشد بصفت ملهمگی و مطمئنگی. و بدانکه^۷ هفتاد هزار حجاب است از نور و ظلمت بر راه سالک. چنانکه مصطفی صلعم^۸ فرموده است و بیان تفصیل آن^۹ در دفترها ننگجد، فی الحال علی سبیل الاجمال این بیچاره^{۱۰} در هفت پرده مختصر گردانید:

۲۹. اول پرده غیب شیطان است و آن^۱ مکدر است و ده هزار حجاب^۲ در این مقام رفع می باید کرد. بعد از آن پرده غیب نفس است و پرده این کبود است و ده هزار حجاب دیگر درین مقام^۴ از پیش بر می باید داشت. و بعد^۵ از آن پرده غیب دلست و او^۶ سرخ و عقیق رنگ است^۷ و ده هزار حجاب^۸ در این مقام خرق می باید کرد. و بعد از آن پرده غیب سر است و رنگ او سفید است و عظیم رقیق، و ده هزار حجاب دیگر است درین منزل رفع می باید کرد. و بعد ازین پرده^۹ (پ: ۴۸) غیب^{۱۰} روح است، و رنگ این پرده زرد و بغایت دلفریب^{۱۱}، و ده هزار دیگر در این مقام در باید نوردید. بعد از آن پرده غیب خفی است و رنگ این پرده سیاهی صافی باشد مهیب^{۱۳}، و ده هزار حجاب دیگر در این مقام رفع می باید کرد. و بعد از آن پرده غیب الغیوب است و رنگ این پرده سبز باشد^{۱۴} و ده هزار حجاب دیگر است در این آستان از پیش بر باید داشت. و^{۱۵} مجموع این حجاب بوجود سالک تعلق دارد^{۱۶}؛ و او محبوب است بدین حجاب^{۱۷} که واقع شده است از حق، نه آنکه حق محبوب است که هیچ چیز حق را حجاب نتواند کرد.^{۱۸}

۳۰. بعد از رفع این هفتاد هزار حجاب^۱ بحجاب کبریا رسد، چنانکه مصطفی

عليه السلام^۲ می فرماید که «جِبَابُهُ التُّورُ»، وَ فِي رِوَايَةٍ: «النَّارُ»، «لَوْ كَشَفَهُ لَأَحْرَقَتْ سُبُحَاتُ وَجْهِهِ مَا أَنْتَهَى إِلَيْهِ بَصَرُهُ».^۳ اما^۴ در این مقام او را سر بر آستانه عجز باید نهاد تا بود که جذبه ای^۵ از آن عالم^۶ بر وجود او پرتو اندازد و او را مجذوب گرداند و بحضورتش واصل گرداند فهو المراد. و الا ملازم آستانه صمدیت باید بود و سر بر آستانه^۷ عبودیت باید نهاد تا وقتی که حق^۸ بلطف و فضل آن در بگشاید. و کلید این در بدست حبیب اوست عليه السلام^۹، جز از وی نطلبند تا محروم ابدی نگرداند.^{۱۰}

۳۱. توقع بحسن ارادت یاران چنان است که کشف این حال از راه مجاهده طلبند^۱، نه از راه قیل و قال، تا از اهل مجاهده گردند. چون دیده جانیشان^۲ بدین انوار روشن گردد این بیچاره را بدعای خیر یاد کنند و پیوسته دعای ارواح مشایخ، که بیدرقه همت ایشان این راه مخوف را قطع می توان کرد، بر خود^۳ واجب دانند. و دایماً زبان را بصلوات بر روح سرور کاینات، علیه افضل التحیات و ازکی الصلوات، متحرک دارند. وَالْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى كُلِّ حَالٍ.^۴

۳۲. قد وقع الفراغ من تحرير هذه الرسالة، الانوار، في شهر شعبان المبارك بتأريخ تسع و ثمانمائة.

تعلیقات

- ۱:۱ نو: «آفریدگاری را».
- ۱:۲ گنج: «محبّت او».
- ۱:۳ ج: «بواطن».
- ۱:۴ نو: «نفس».
- ۱:۵ نو: «از آنجا برآورده گرداند».
- ۱:۶ دا: «تخم را بر آورد»؛ نو: «تخم در بر آورده».
- ۱:۷ ج: «در بر آورد».
- ۱:۸ گنج و نو: «رسانید».
- ۱:۹ دا: «پروردگار».

- ۱۰:۱ دا: «بر آورد»؛ نو: «پدید آورد».
- ۱۱:۱ گنج و نو: «در گذرانید».
- ۱۲:۱ گنج، دا و نو: «و بر آورد» ندارند.
- ۱۳:۱ دا: «ثمره».
- ۱۴:۱ ج: «نرسد».
- ۱۵:۱ ج: «و اصحاب او باد که».
- ۱۶:۱ دا: «جبروت».
- ۱۷:۱ گنج، دا و نو: «و السلام» ندارند.
- ۱:۲ گنج و نو: «بدانکه» ندارند.
- ۲:۲ گنج و دا: «تا».
- ۳:۲ ج: «خورد»؛ نو: «آن حقیقت محمد خیرد».
- ۴:۲ نو: «درخواست».
- ۵:۲ گنج و نو: «بجهت».
- ۶:۲ ج: «منتهی»؛ نو: «مفتدی».
- ۷:۲ ج: «از پیش چشم».
- ۸:۲ دا: «دانست».
- ۹:۲ نو: «صفت» ندارد.
- ۱۰:۲ ج: «میان».
- ۱۱:۲ ج: «معانی»؛ نو: «بیان».
- ۱۲:۲ گنج و دا: «صحیفه دل»؛ نو: «نقوش بست که بر صحیفه مثبت بود».
- ۱۳:۲ دا: «نسخه‌ای».
- ۱۴:۲ دا و نو: «شنوندگان گردد».
- ۱۵:۲ گنج و دا: «دیده».
- ۱۶:۲ گنج: «بمحمد».
- ۱:۳ دا: «که حقیقت»؛ نو: «بدانکه».
- ۲:۳ گنج و نو: «خود را بیند و داند».
- ۳:۳ گنج، دا و نو: «همه» ندارند.
- ۱:۴ دا و نو: «اراضی».
- ۲:۴ گنج، دا و نو: «سماوی».
- ۳:۴ ج: «چنانکه» تا «صفت خاص اوست» ندارد.
- ۴:۴ نو: «چون این معانی» ندارد.
- ۵:۴ گنج: «بدانی که».
- ۶:۴ ج: «خفی» ندارد؛ گنج: «عقل» ندارد؛ نو: «خفی روح و سرّ نفس و دل را».
- ۷:۴ ج: «میکنند».
- ۸:۴ ج: «اطلاق».
- ۹:۴ ج: «و ماه» ندارد؛ نو: «آفتاب و ماهتاب».
- ۱۰:۴ ج: «ستاره».



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

- ۱:۵ گنج و نو: «و روی».
- ۲:۵ دا و نو: «نفس».
- ۳:۵ گنج و دا: «پرده مکدر باشد».
- ۴:۵ دا و نو: اضافه «که پرده غیب شیطان است».
- ۵:۵ ج: «چنانکه».
- ۶:۵ گنج، دا و نو: «و آتش».
- ۷:۵ گنج: «او زایدی کند، مشتعل شود».
- ۸:۵ دا: «پرده» ندارد.
- ۹:۵ گنج و دا: «یکل».
- ۱۰:۵ دا: «حدود».
- ۱۱:۵ ج: «روحانیت»؛ دا: «روحانی».
- ۱۲:۵ دا و نو: «کردیم».
- ۱۳:۵ ج: «حظ».
- ۱۴:۵ ج: «اختلاف بالوان»؛ گنج: «الوان» ندارد.
- ۱۵:۵ دا و نو: «آتش» ندارند.
- ۱۶:۵ دا و نو: «پرده‌ها».
- ۱۷:۵ گنج: از «ذات آتش ذکر» در بند گذشته تا «نامحصور است» ندارد.
- ۱۸:۵ گنج: «و آتش شوق است» ندارد.
- ۱۹:۵ گنج و دا: «و آتش شیطان است»؛ نو: «و آتش شهوت است و آتش شیطان است».
- ۲۰:۵ گنج، دا و نو: «و آتش شیطان است» ندارند.
- ۲۱:۵ گنج، دا و نو: «و آتشی است که وجود بنیت انسانی از آن مرکب است».
- ۲۲:۵ گنج: «هر یکی» ندارد.
- ۲۳:۵ گنج و دا: «توان شد».
- ۲۴:۵ دا و نو: «که مبادا».
- ۲۵:۵ دا و نو: «ماند».
- ۲۶:۵ دا و نو: «هرچه».
- ۲۷:۵ گنج، دا و نو: «بحضرت شیخ».
- ۲۸:۵ گنج: «تا شیخ تعبیر واقعات و مشاهدات میفرماید»؛ نو: «تا شیخ تعبیر واقعات و تمییز مشاهدات می‌فرماید»؛ دا: «تا تعبیر واقعات و تمییز مشاهدات بیان می‌فرماید».
- ۲۹:۵ گنج و نو: «و ملوث بقاذورات معاصی» ندارند.
- ۳۰:۵ دا و نو: «یکل».
- ۳۱:۵ دا و نو: «آمد».
- ۳۲:۵ گنج: «استقامتی».
- ۳۳:۵ نو: «آغاز کند».
- ۳۴:۵ گنج و نو: «باشد» ندارند.
- ۳۵:۵ گنج: «بغایت خوش آینده بود».

- ۳:۱۱ گنج و دا: «شود» ندارند.
- ۱:۱۲ دا: «عبارت ازوست».
- ۲:۱۲ گنج، دا و نو: «خوف» ندارند.
- ۳:۱۲ گنج: «ورعشه» ندارد.
- ۱:۱۳ نو: «جای ساخت».
- ۲:۱۳ گنج، دا و نو: «ملک تعالی».
- ۳:۱۳ گنج: «جلال و جمال».
- ۴:۱۳ نو: «سکندروار».
- ۵:۱۳ گنج: «بهیج صور هایل و آوازهای سهمناک»؛ نو: «بهیج صورت هایل و آوازهای سهمناک».
- ۶:۱۳ گنج: «بعد از ترس به امن».
- ۱:۱۴ دا و نو: «او» ندارند.
- ۲:۱۴ دا و نو: «و آثاری که از آن تجلی بظهور آید اول قیامت سالک باشد، و بعد از آن قیامت در برزخ».
- ۳:۱۴ گنج و دا: «و تکویر».
- ۴:۱۴ گنج و دا: «سیار».
- ۵:۱۴ گنج، دا و نو: «حضرت عزت‌ش».
- ۶:۱۴ گنج، دا و نو: «باید شدن».
- ۷:۱۴ گنج و دا: در جای «و آن زمان» تا «روشن گرداند»، و «و او بمشاهده جمال بی چون و بی چگونه دیده رمد بسته هجران را روشن کند»؛ نو: «و او بمشاهده جمال بی چون و بی چگونه دیده رمد و دیده هجران را روشن گرداند».
- ۱:۱۵ دا و نو: «و بهیبت و غالباً تجلی او از پس پشت باشد» ندارند.
- ۲:۱۵ ج: «هم بود».
- ۳:۱۵ گنج، دا و نو: «اما از او لطیفتر و نورانیتر».
- ۴:۱۵ گنج: «زند» ندارد.
- ۵:۱۵ گنج: «خود» ندارد.
- ۶:۱۵ گنج، دا و نو: «نه خوانده و نه شنیده باشد».
- ۷:۱۵ دا و نو: «و چون آن نور» تا «نور گشته باشد» ندارند.
- ۸:۱۵ گنج: «نقطه حقیقی که» ندارد.
- ۹:۱۵ دا: اضافه «و چون آن نور خود را بر چشم او زد همه وجودش تصرف کند و خود را بر مثال آبی منور ببیند چنانکه گوشت و پوست و جامه‌ای که در تن او باشد هم از آن نور گشته باشد».
- ۱۰:۱۵ گنج: «به ظهور آید و در وقت» ندارد.
- ۱۱:۱۵ دا: «و در دل او گم شود»؛ نو: «و در دل کوششی گم شود».
- ۱۲:۱۵ دا و نو: «حال».
- ۱۳:۱۵ گنج: «زند و او را فانی کند» تا «بر سالک طاری شود و» ندارد.
- ۱۴:۱۵ ج: «گرد بر گرد سالک».
- ۱۵:۱۵ گنج و نو: «را» ندارند.
- ۱۶:۱۵ گنج و دا: «بر آنجا».
- ۱۷:۱۵ گنج، دا و نو: «افتاده».

- ۱:۱۶ گنج: «انواری».
- ۲:۱۶ دا: «شعله».
- ۳:۱۶ گنج، دا و نو: «ارواح طیبه».
- ۴:۱۶ گنج، دا و نو: «جنّ و انس».
- ۵:۱۶ گنج، دا و نو: «علی اختلاف مراتبهم و تفاوت اقتدارهم».
- ۶:۱۶ نسخه‌های ج، گنج و نو اینجا واضح نیستند، «پس» هم می‌تواند بود. نسخه‌ی دا اینجا هیچ لفظ ندارد.
- ۷:۱۶ دا: «ملکوت و مُلک».
- ۸:۱۶ گنج و دا: «مُلک و ملکوت».
- ۹:۱۶ ج: اضافه «باشد».
- ۱۰:۱۶ دا: «و گاه باشد که».
- ۱۱:۱۶ گنج و دا و نو: «باشد علیهم السّلام».
- ۱:۱۷ گنج: «بر هوا»؛ دا: «بر آب»؛ نو: «و پریدن و رفتن بر هوا».
- ۲:۱۷ گنج و دا: «جزو هوایی خود»؛ نو: «جزو هوایی او».
- ۳:۱۷ گنج، دا و نو: «است».
- ۴:۱۷ گنج: «بر جزو خاکی شخص انسان مرکب از آن است».
- ۵:۱۷ ج: «عظیم و پاکیزه».
- ۶:۱۷ گنج و دا: «دعوت‌های پر نعمت»؛ نو: «خانهای پر نعمت».
- ۷:۱۷ گنج و دا: «آمده».
- ۸:۱۷ گنج، دا و نو: «ملوث باشد».
- ۹:۱۷ گنج، دا و نو: «ملطخ بظلماتِ هوا».
- ۱۰:۱۷ گنج، دا و نو: «و».
- ۱۱:۱۷ دا و نو: «وی را».
- ۱۲:۱۷ ج و نو: «میاندازد».
- ۱۳:۱۷ ج: «گرفتار آمده است».
- ۱۴:۱۷ ج: «بگل» ندارد.
- ۱۵:۱۷ گنج، دا و نو: «سرای».
- ۱۶:۱۷ دا و نو: «و» ندارند.
- ۱۷:۱۷ دا و نو: «که او در آنجا».
- ۱۸:۱۷ دا و نو: «که بصحرا بیرون رود».
- ۱۹:۱۷ گنج، دا و نو: «آن».
- ۲۰:۱۷ گنج و دا: «مور».
- ۲۱:۱۷ گنج و دا: «آن».
- ۲۲:۱۷ گنج: «می‌دهند».
- ۲۳:۱۷ گنج و دا: «صور»؛ نو: «صورت».
- ۲۴:۱۷ گنج، دا و نو: «در بدل می‌افتد».
- ۲۵:۱۷ گنج و نو: «صور کرپه نیز بصور».

- ۱۷:۲۶ گنج: «سلیمه».
- ۱۷:۲۷ گنج: «متبدّل می شوند»؛ دا: «متبدّل می شود».
- ۱:۱۸ گنج، دا و نو: «خلع کنند».
- ۲:۱۸ گنج و دا: «ملتبس شوند»؛ نو: «تلبیس شود».
- ۳:۱۸ گنج: «حسن این صور»؛ نو: «حسن این صورت».
- ۴:۱۸ گنج، دا و نو: «صور».
- ۵:۱۸ ج: «بود».
- ۱:۱۹ دا و نو: «شخص مظلّم انسان نور مشخص شود».
- ۲:۱۹ گنج، دا و نو: «ابراهیم ادهم».
- ۳:۱۹ ج: «که او فرموده».
- ۴:۱۹ گنج: «لا أن» ندارد.
- ۵:۱۹ نسخه گنج اینجا به پایان رسد.
- ۶:۱۹ دا و نو: «صلی الله علیه وآله».
- ۷:۱۹ نو: «كُلُّ لَحْمٍ تَبَتَّ مِنَ السُّحْتِ فَالنَّارُ أَوْلَىٰ بِهِ»؛ دا: «لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ مَنْ تَبَتَّ لَحْمُهُ مِنْ سُحْتِ النَّارِ أَوْلَىٰ بِهِ».
- ۱:۲۰ دا: «و به یقین»؛ نو: «به یقین».
- ۲:۲۰ دا: «دانگ از رعایت حق لقمه است».
- ۳:۲۰ ج: «و دانگ».
- ۴:۲۰ ج: «و دانگ».
- ۵:۲۰ دا: «و اگر».
- ۶:۲۰ نو: «است و دانگی از ذکر» تا «لقمه» ندارد.
- ۷:۲۰ نو: «بود».
- ۸:۲۰ ج: «احتراز نماید».
- ۹:۲۰ دا: «خواهد».
- ۱۰:۲۰ نو: «باقی باشد و ترک کند».
- ۱۱:۲۰ دا و نو: «که» ندارند.
- ۱۲:۲۰ دا: «و این جماعت اند» تا «المُسْرِفِينَ» ندارد؛ نو: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَحِبُّ الْمُعْتَدِينَ» تا «می فرماید که» ندارد.
- ۱۳:۲۰ دا: «جماعتی اند که»؛ نو: «جماعتی که».
- ۱۴:۲۰ دا و نو: «نهاده اند».
- ۱۵:۲۰ دا و نو: «أَمْرٌ كُلُّوْا وَأَشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا».
- ۱۶:۲۰ دا و نو: «امثال می باید نمود».
- ۱۷:۲۰ نو: «از آنکه».
- ۱۸:۲۰ دا: «و در سنت رسول علیه السلام نیفزود، از آنکه زیاده و نقصان عینا ک است».
- ۱۹:۲۰ نو: «باید نمود»؛ دا: «می باید نمود».
- ۲۰:۲۰ دا و نو: «گردانید».
- ۲۱:۲۰ دا: «میتلا نشوید»؛ نو: «میتلا نشود».
- ۲۲:۲۰ دا: «نباشید»؛ نو: «نباید شد».

- ۲۳:۲۰ دا: «تَمَتَّعْ کُنِید»؛ نو: «برسی».
- ۲۴:۲۰ نو: «نگردد».
- ۲۵:۲۰ ج: «می دارد».
- ۲۶:۲۰ دا: «بلکه ازو جاهلتر»؛ نو: «بلکه ازو جاهلتر نباشد».
- ۲۷:۲۰ دا: «از آنکه مصطفی علیه السلام فرموده است که»؛ نو: «مصطفی صلی الله علیه و سلم فرموده است».
- ۲۸:۲۰ دا: «بسر آید آلات و ادوات»؛ نو: «بسر آید و ادوات».
- ۲۹:۲۰ ج: «زراعتی».
- ۳۰:۲۰ دا و نو: «سپری شود».
- ۳۱:۲۰ ج: «مسموع ندارد».
- ۱:۲۱ نو: «نصیحت شنو و بر غرور».
- ۲:۲۱ نو: «نظم».
- ۱:۲۲ دا و نو: «درویزه».
- ۲:۲۲ دا: «می باید ساخت»؛ نو: «محل باید ساخت».
- ۳:۲۲ ج: «نباید افکند»؛ نو: «مهم امروز فردا نمی باید ساخت».
- ۴:۲۲ دا: اضافه «حاضر می باید بود نه غافل».
- ۵:۲۲ نو: «نه عام؛ شاکر می باید بود» ندارد.
- ۶:۲۲ دا: «چه کفران که حق نعمت در حق وجود تو فرموده است نشناسی. و این نعمت عظیم را سرمایه عصبان حق سازی»؛ نو: «و کفران آن بود که حق نعمت حق، که در حق وجود تو فرموده است، نشناسی، و این نعمت عظیم را سرمایه عصبان حق سازی».
- ۷:۲۲ دا و نو: «همه آن است».
- ۸:۲۲ نو: «صورت» ندارد.
- ۱:۲۳ نو: «بیرون» ندارد.
- ۲:۲۳ دا: «باز بسر سخن رویم» ندارد.
- ۳:۲۳ نو: «نور و نار صفت او».
- ۴:۲۳ دا و نو: «داشته باشد».
- ۵:۲۳ نو: «در آنجا مدخل باشد».
- ۱:۲۴ دا و نو: «که نور شیطان در بدایت که تجلی کند».
- ۲:۲۴ دا: «بر زمین».
- ۳:۲۴ دا و نو: «سرخ تیز».
- ۴:۲۴ دا و نو: «نقطی چون خون سیاه بر روی آن سرخی ظاهر شده».
- ۵:۲۴ دا: «مُنْغَص»؛ نو: «نغص».
- ۶:۲۴ نو: «ثقیل».
- ۷:۲۴ دا و نو: «مشغول شود».
- ۸:۲۴ دا و نو: «فرو شود».
- ۹:۲۴ ج: «پرده های».

- ۱۰:۲۴ دا: «جاری شود».
- ۱۱:۲۴ دا و نو: وقتی خوش مصفاً و عیشی مهتاً».
- ۱:۲۵ ج: «دیگر باید دانستی که هر عضوی از اعضای سالک را نوریست مخصوص، و هر طاعتی از طاعتها هم نوریست»؛ نو: «دیگر باید دانستی که هر عضوی از اعضای سالک را نوریست مخصوص»؛ دا: «دیگر باید دانستن که عضوی را از اعضای سالک نوریست مخصوص، و هر طاعتی را از طاعتها نوریست».
- ۲:۲۵ دا: «وَمَا يَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّكَ إِلَّا هُوَ وَمَا هِيَ».
- ۳:۲۵ ج: «نیز» ندارد.
- ۴:۲۵ دا و نو: «قدس الله ارواحهم» ندارند.
- ۵:۲۵ ج: «از آنکه مبادا که».
- ۶:۲۵ دا و نو: «دامگاه دعوی خود سازند و سالکان را در دام تزویر خود اندازند».
- ۷:۲۵ دا و نو: «چون» ندارند.
- ۸:۲۵ دا و نو: «افتراح خواطر».
- ۹:۲۵ دا: «در کلام مجید خود چنین فرمود که»؛ نو: «در کلام مجید فرمود که».
- ۱۰:۲۵ دا: «دانست که اضلال و اهلاک نه بحکم اوست: «يُضِلُّلِ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ»، «فَهُوَ الْمُهْتَدِي وَ مَنْ يُضِلُّلِ فَلَنْ تَجِدَهُ وَّلِيًّا مُرْشِدًا».
- ۱۱:۲۵ دا: «بینان سپرد»؛ نو: «بایشان سپرد».
- ۱۲:۲۵ نو: «صحیفه شهادت».
- ۱۳:۲۵ دا: «و اهل شقاوت» تا «می‌رساند» ندارد.
- ۱:۲۶ دا: «مرد»؛ نو: «چون مراد خود این توفیق دید».
- ۲:۲۶ دا: «بعضی انوار را»؛ نو: «بعضی انوار».
- ۳:۲۶ دا و نو: «وقوفش حاصل آمد».
- ۴:۲۶ دا: «کشف حجاب و رفع ستور»؛ نو: «کشف حجاب و رفع ستور».
- ۵:۲۶ دا و نو: «که ظلمات».
- ۶:۲۶ نو: «پرده خلاف».
- ۷:۲۶ دا و نو: «نشود».
- ۸:۲۶ دا: «از سلوک در طریق ملول گرداند و رویش از راه برگرداند»؛ نو: «از سلوک در طریق حق ملول گرداند و رویش از راه برگرداند».
- ۹:۲۶ دا: «که مشایخ گفته‌اند که»؛ نو: «مشایخ طریقت، قدس الله سره، گفته‌اند و».
- ۱۰:۲۶ دا: «مرتد شریعت بی‌یک کلمه شهادت «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ» که بگوید با سرکار رود، اما مرتد طریقت به عمل ثقلین بر سر راه خود نتواند رفت»؛ نو: «مرتد شریعت بی‌یک کلمه «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ» که بگوید با کار رود، اما مرتد طریقت به عمل ثقلین بر سر راه خود نتواند رفت».
- ۱۱:۲۶ نو: «نعوذ بالله منها من الحور بعد الكوثر». نسخه ح اینجا زیان زده است و خواندنش خیلی سخت‌گیر.
- ۱:۲۷ دا: «دیگر که».
- ۲:۲۷ دا: «گرداند».
- ۳:۲۷ نو: «بر سر آفتاب».

- ۴:۲۷ دا و نو: «گردد».
- ۵:۲۷ ج: «نظر بر میگردد».
- ۶:۲۷ نو: «چون کوهی».
- ۷:۲۷ دا: «از بالای سالک».
- ۸:۲۷ دا: «در» ندارد.
- ۹:۲۷ دا و نو: «باشد».
- ۱۰:۲۷ دا و نو: «و بگذارن شکر وضو مشغول شده» ندارند.
- ۱۱:۲۷ دا: «اما قرص»؛ نو: «اما قرص او را».
- ۱۲:۲۷ نو: «از کسوت بیرون آمده».
- ۱:۲۸ ج: «بتوان دیدن»؛ دا: «اما آنکه سالک مبتدی بیکبار خلوت را از اختلاط الوان و انوار روشن بیند روشنی که نفوس بساط را بدان بتوان دید»؛ نو: «اما آنکه سالک مبتدی بیکبار خلوت را از اختلاط الوان و انوار روشن بیند نه روشنی که نفوس بساط را بدان بتوان دید».
- ۲:۲۸ دا و نو: «سبب».
- ۳:۲۸ دا: «و گاه باشد که» ندارد.
- ۴:۲۸ نو: «و آن انوار ملون».
- ۵:۲۸ دا و نو: «از وی برون آید».
- ۶:۲۸ نو: «چشم».
- ۷:۲۸ دا: «که».
- ۸:۲۸ نو: «صلی الله علیه و سلم»؛ دا: «علیه السلام».
- ۹:۲۸ ج: «بیان و تفصیل آن».
- ۱۰:۲۸ دا: «فی الحال این بیچاره»؛ نو: «اما این بیچاره».
- ۱:۲۹ دا و نو: «پرده آن».
- ۲:۲۹ نو: «هزار حجاب» در نسخه نو در هر جای «ده هزار» «دو هزار» نوشته است.
- ۳:۲۹ دا و نو: «آن مقام رفع باید کرد».
- ۴:۲۹ نو: «در آن مقام است».
- ۵:۲۹ دا: «پس».
- ۶:۲۹ دا: «پرده غیب است و پرده او».
- ۷:۲۹ نو: «سرخ عقیق رنگ است»؛ دا: «سرخ رنگ عقیق است».
- ۸:۲۹ نو: «دیگر» ندارد.
- ۹:۲۹ دا: «حجاب در آن منزل رفع باید کرد»؛ نو: «حجاب دیگر درین منزل رفع باید کرد».
- ۱۰:۲۹ دا: «غیب» ندارد.
- ۱۱:۲۹ دا: «رنگ این پرده بغایت دلفریب است»؛ نو: «رنگ آن زردی بغایت دلفریب است».
- ۱۲:۲۹ نو: «حجاب دیگر در باید نوردید».
- ۱۳:۲۹ دا: «رنگ آن پرده صافی مهیب باشد»؛ نو: «رنگ آن پرده سیاهی صاف مهیب باشد».
- ۱۴:۲۹ دا و نو: «رنگ آن سبز باشد».
- ۱۵:۲۹ دا و نو: «و ده هزار حجاب دیگر ازین مقام بر باید داشت».

۱۶:۲۹ دا: «و مجموع این حجابی بود که سالک تعلق دارد»؛ نو: «و مجموع این حجاب که بود سالک تعلق دارد».

۱۷:۲۹ دا و نو: «حجبات».

۱۸:۲۹ ج: «توانست کرد».

۱:۳۰ دا و نو: «حجاب» ندارند.

۲:۳۰ نو: «صلی الله علیه و سلم».

۳:۳۰ این حدیثی است مشهور که در صحیح مسلم و مجموعات ابن حنبل و ابن ماجه یافته. ج: «حِجَابُهُ النُّورُ»، وَ فِي رِوَايَةٍ: «النَّارُ»، «لَوْ كَشَفَهَا لَأَحْرَقَتْ سُبْحَاتُ وَجْهِهِ مَا يَرَى إِلَيْهِ بَصَرُهُ»؛ دا: «چنانکه مصطفی صلی الله علیه و سلم می فرماید: «حِجَابُهُ النُّورُ لَوْ كَشَفَهَا لَأَحْرَقَتْ سُبْحَاتُ وَجْهِهِ مَدَّ بَصَرَهُ»؛ در نسخه نو این حدیث مهمل است: «حجاب‌ه‌ النور لو کفنا لاخیرفته سبحات وجهه من بصره»، و فی روایة «ما انتهى إليه بصره من خلقه». نسخه نو در اینجا به پایان رسد.

۴:۳۰ دا: «أَمَا» ندارد.

۵:۳۰ دا: «اگر نور جذبه» به جای «تا بود که جذبه».

۶:۳۰ دا: «عالم» ندارد.

۷:۳۰ دا: «عتبه».

۸:۳۰ دا: «حق» ندارد.

۹:۳۰ دا: «صلی الله علیه و سلم».

۱۰:۳۰ دا: «جز از وی نطلبند تا محروم ابدی نگردد والسلام».

۱:۳۱ دا: «طلب کنند».

۲:۳۱ دا: «جانان».

۳:۳۱ دا: «بر خود» ندارد.

۴:۳۱ دا: «صلی الله علیه و سلم» در جای «والحمد لله على كل حال».

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی